

نامه هاله سحابی به نلسون ماندلا

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

جناب آقای نلسون ماندلا

مجاهد صبور آفریقا

سلام گرم ما را، به همراه بهترین ارزوها، از راه دور بپذیرید. این نامه، شرح کوتاهی است از حال یک دوست و دوستدار شما. یک هم‌شاگردی که از سال‌های پیش مانند خودتان در مکتب معرفت و مدرسه راستگویی و دانشگاه عشق و فداکاری برای ملتی محروم، درس خوانده و این روزها دیگر آخر آن را می‌گذرانند. صحبت از پدرمان "عزت‌الله سحابی" است که همچون شما با تحمل سال‌ها زندان، قدر و منزلت آزادی را خوب شناخته است و برای سربلندی وطن به اندازه‌ای هزینه پرداخته است که اینک برای فرادهای آن دغدغه داشته باشد. و سن و سال و موی خاکستری‌اش او را در جایی قرار داده که به سوی حقایق بیشتر میل می‌کند تا به دنیای واقعیت‌های کوچک و گذرا و از لحاظ سلامت قلب و جسم نه آنقدر مطمئن به ماندن که جذبه‌های شوق‌انگیز شهرت و مقام در نظرش جلوه‌گر بشود.

او هم‌اکنون در جایی نامعلوم زندانی شده و توسط افرادی که مسولیت‌شان پنهان است بازجویی شده و به دست انسان‌هایی که خود را دوست مردم و ترسنده از خدا می‌خوانند محکوم می‌گردد. و بدتر از همه آنکه با شگردها و ترفند‌هایی نامعلوم و اراده و نمایش اسناد مجهول یا مجعول باورهای صاف و شفاف او را به بازی می‌گیرند. که نگرانی ما از این بازی‌هاست! دوستان دلسوز دیگر نیز در صف "اصلاح طلبان" یا منتقدان که در سنگر کلاس و دانشگاه و کتاب و روزنامه حتی در میان مراجع محترم دینی، نارسایی‌ها را گوشزد می‌نمودند، امروز در بند گرفتار و اسیرند. و شما دوست عزیز و دنیادیده‌ی ما بهتر می‌دانید که این کسان شایسته‌ی مشاوره و پندجوی‌اند و برای انقلابی نو و دولتی مردم‌سالار حیث است که چنین مردمانش در حبس و خاموش بمانند.

آقای ماندلا، مبادا فکر کنید این نامه را برای شما فرستاده‌ایم تا شما در میان انبوه مشکلات و مسایل شهر و وطن خودتان به حل مسالهی ما بپردازید و یا بار اندوه و نگرانی خود را بیفزایید. لیکن دردودل با شما مرهم بوده و فکر کردیم، در این عصر ارتباطات و در این دوران که امواج خبر و اطلاعات همه جا منتشر می‌شود و کلام به سبکی یک برگ به پرواز در می‌آید، پیام رساندن کمترین کاری است که می‌توان انجام داد. آیا این‌طور نیست؟

و باز در این دنیایی که همه‌ی رابطه‌ها به اصل نابرابری و بی‌عدالتی استوار می‌شود و کفهی مقابل در ترازوی دادخواهی مردم محروم و جهان سومی، به وزنه‌ی ظالمانه، استعماری و یا منفعت‌طلبانه پایین‌کشیده می‌شود، جستجوی یک "رابطه" با دوستی هم‌چون خود ما که بیداد دشمن و بی‌انصافی دوست را چشیده باشد، غنیمت است و شکر نعمت!!

اقای نلسون ماندلا، در میان ایرانی‌ها سنت زیبایی وجود دارد که هنگام اوج بلاها و سختی‌ها، آن زمان که فتنه‌ها و دشمنی زیاد می‌شود و حقیقت نامعلوم می‌گردد، همه باهم برای کشف حقیقت دعا می‌کنند و باهم می‌نشینند و عزیزترین کسان و محبوب‌ترین بندگان خداوند را صدا می‌کنند، ۱۴ نفر از بی‌گناه‌ترین انسان‌ها که نزد خداوند ابرو دارند! تا آنها شفاعت کنند و از عزت و ابروی خود بر ما نیز بهره رسانند. یعنی آنکه در کل هستی نیروی عظیمی وجود دارد که "حق" است وقتی که همه با هم صدا کنیم و یکدیگر را گواه خود بگیریم و هم‌همی انسان‌های خوب دنیا را که در گذشته و حال زیسته‌اند، شفیع قرار دهیم، امواج خیر برهم اثر می‌گذارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند و تشدید حاصل می‌شود، نگاه آن موج بسیار بزرگ حقیقت هستی را در می‌یابند. انوقت روشنایی و خیر همه جا گسترده می‌شود!!

ما نیز شما را که نزد بندگان ازاده‌ی خدا "وجیه" و صاحب ابرو و اعتبار هستید، صدا می‌کنیم تا نزد هم‌همی نیروهای خیر که می‌شناسید، شفاعت کنید و همه با هم خداوند را بخوانیم.

دوست گرامی آقای ماندلا

شاید این تصور برای شما پیش آمده که در میان مسولان و حاکمان کشور ما، کسی نبود که سخن ما بشنود. چنین نیست! بلکه در میان مدیران و دولت‌مردان ما انسان‌های صمیمی و دلسوز حضور دارند. ما ریس جمهور محبوب و مهربانی داریم که هرگز بی‌قانونی و ظلم را نمی‌پسندد و هرگز راضی به اسارت یاداوران و منتقدان نیست. شما نیز البته ایشان را می‌شناسید. او از دردها آگاه است لیک مشکلات فراوان مردم و گرفتاری زیاد که بر سر راهش می‌چینند مجال پرداختن به هم‌همی مسایل را به او نمی‌دهد. در میان نمایندگان مجلس نیز بسیاری به شکایت‌های خانوادگی روزنامه‌نگاران و نویسندگان و دانشجویان رسیدگی می‌کنند. اما چه می‌شود کرد که ما ایرانیان و کسانی که در این سرزمین نقش‌هایی را بر عهده داریم، همگی سوار بر "یک" قطاریم. قطاری که با سرعت و شتابی افزاینده در سراسری تند در حرکت است و پرتگاه‌های عمیق و دره‌های تاریک آن را تهدید می‌کند. رانندگان فراموش کرده‌اند پای سنگین از روی گاز بردارند، مسافران به خواب رفته و آنان که هشیارند ترمزهای ساییده شده را می‌کشند و برای آرام کردن قطار می‌کوشند ولی هر تلاشی "درون" این قطار به برخورد و نزاعی می‌کشاند که گرد و غبار آن پرده‌ی وهمی در جلوی چشمان همه می‌گستراند. و قطار همچنان با سرعت می‌رود.

ما برای شما نوشتیم تا بر فراز تپه‌ای بلند، بیرون از قطار بر آن نظاره کنید، شما که مسیر راه را رفته و خطرهای پرتگاه‌های آن را می‌شناسید، با تکان دستی یا "علامتی" نشانه‌های راه را فراپیش چشمان رهبران قرار دهید...

به قول شریعتی: حرف‌هایی هست برای نگفتن که اگر مخاطب خود را بیابند، یافته می‌شوند و گرنه خاموش می‌شویم و این حرف‌ها از درون ما را به آتش می‌کشند...

با امید سعادت و موفقیت شما

فرزند عزت‌الله سبحانی